

با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین  
ایبائی از برنامه ۹۵۶ گنج حضور، غزل ۵۶۷  
به نام خداوند عشق

نباشد عیب پرسیدن تو را خانه کجا باشد  
نشانی ده اگر یابیم و آن اقبال ما باشد  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۷

مولانای عزیز با این سوالی که از روی ذهن و از روی افکار همانیده شده نیست پرسشی را مطرح می کند که خانه خداوند کجاست؟ در واقع سوالی و جوابی از خود با مرکز عدم که می توانیم با هوش و زبان خودمان پاسخش را بشنویم.

خانه خداوند دل و درون خالی از هر نوع همانیدگی هاست و دل پر از نور و بر الهی است که سالیان سال است که از آن دور مانده ایم. و او منتظر دل‌های پر از نور و بر ماست. دلی که از زمان الست پر از نور عدم بوده است و آن اقبال نیکوی ماست و نگهداری از مرکز عدم کار ما، که با پذیرش اتفاق لحظه صورت می گیرد.

چون نپرسی زودتر کشف شود  
مرغ صبر از جمله پران تر بود  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۷  
ور بپرسی دیرتر حاصل شود  
سهل از بی صبریت مشکل شود  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۸

سوالات ذهنی ما را بیشتر در ذهن زندانی می سازد و ما را اسیر خود. باید مدتی صبر کرد تا دل و درونمان شکافته شود و آهسته آهسته به تمامی سوالات ما پاسخ داده شود. این کار خیلی آسان و راحت صورت می گیرد. با تند تند فکر کردن و پریدن از یک سوال به سوال دیگر ذهنی این راه ساده و آسان را بیشتر سخت و پیچیده می سازیم.

چون از آن اقبال شیرین شد دهان  
سرد شد بر آدمی ملک جهان  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۶

وقتی که دهانمان از اقبال او یعنی از شادی های بی سبب و لطف و عنایت های بی شمارش و ثروت های هنگفتش شیرین شود، دیگر خوشی های کاذب و زود گذر این دنیای مادی از جمله تأیید و توجه گرفتن از مردم و دیده شدن که برایمان خوشایند و با ارزش جلوه می کرد، اثرش را از دست می دهد.

خروش و جوش هر مستی ز جوش خم می باشد  
سبکساری هر آهن ز تو آهن ربا باشد  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۷

اگر چنانچه گاهگاهی شادی بی سبب به سراغمان می آید و بی دلیل شادیم و در لحظه جاری می شویم و از فضای گشوده شده بهره مندیم، این مستی و این شادابی از جوش و خروش می ایزدیست که تمامی درون ما را احاطه کرده است و با ما زندگی می کند. و اگر خداوند در درون ما زندگی نمی شد، حرکت و پویایی و اتصال و وحدت مجدد با او صورت نمی گرفت.

و اگر احیاناً جهان ما را به سوی خود می کشد باید بدانیم که: این اتصال را خودمان قطع کرده ایم و فقط در نقش ها گم شده ایم. و فقط نقش ها را می بینیم و به عبارت دیگر تحرک و پویایی هر انسان از مستی و خرد و عشق الهی است.

گر نخواهم داد خود نمایمش  
چونش کردم بسته دل بگشایمش  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴

مولانای عزیز از زبان زندگی به ما می گوید که: اگر نمی خواستم شما را از شادی بی سبب بهره مند سازم، اصلاً مزه آن را به شما نشان نمی دادم. و حال اگر شما بسته دل شده اید و این شادی ها را دریافت نمی نمایید، بدانید که فضای در برگیرنده خود را بسته اید و فضا بندی و جنگ و جدال و ستیزه با من را آغاز نموده اید.

و به جای شادی بی سبب غم و اندوه همانیدگی ها و عقل من ذهنی را در پیش گرفته اید و فکر و عمل می کنید و زندگی. فضا را باز کنید تا برکاتم را به شما ارزانی دارم.

خریدی خانه دل را دل آن توست می دانی  
هر آنچه هست در خانه از آن کدخدا باشد  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۷

پروردگار مهربان تو خوب می دانی و من هم خوب می دانم که این دل و هرچه در آن است از آن توست، تو صاحبخانه اصلی دل و درونم می باشی تو کدخدایی و فرمانروا، هر آنچه در درونم انباشته کرده ام ببنداز و درونم را پاک و میرا گردان.

خود ندارم هیچ به سازد مرا  
که ز وهم دارم است این صد عنا  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴

و تو ای خدای مهربان این را خوب می دانی که: من هیچ چیزی ندارم و فقط در توهم ذهن همانیده خود را همدان و همه چیز دان می دانم و صاحبخانه در حالی که مانند الف از هر چیزی و از هر شادی زود گذر لختیم. و این توهمات دانستن های ذهنی نمی تواند به من زندگی و حس خوشایندی را القا نماید، اصل زندگی از آن توست که از سر چشمه ازلی تو می جوشد.

اندرین آهنگ منگر سست و پست  
کاندرین ره صبر و شق انفس است  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۶۶

هدف و مقصود زنده شدن به زندگی و عشق به معبود و فانی شدن در راه او سست و بی ارزش و آسان نیست و آسان به دست نمی آید با چشم حقارت من ذهنی نگاه مکن، بایستی درد هوشیارانه کشید بایستی از همانیدگی ها لا شد و مرکز و درونمان را از هر انباشتگی و از هر کینه و از هر حسادت و از هر رنجشی خالی کرد. صبر لازم دارد و "شق انفس" که همان دردهای من ذهنی است که باید هوشیارانه از آنها گذر کرد و عبور.

اشاره دارد به آیه ۷ سوره نحل

بارهایتان را به شهرهایی که جز به رنج تن بدانها نتوانید رسید حمل می کنند، زیرا پروردگارتان رثوف و مهربان است.

این خود بار حضور است و بار حضور را باید همراه با درد هوشیارانه به شهر یکتایی برسائیم.

مگریز ای برادر تو ز شعله های آذر  
ز برای امتحان را چه شود اگر در آیی؟  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۴۰

به خدا تو را نسوزد رخ تو چو زر فروزد  
که خلیل زاده ای تو ز قدیم آشنایی  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۴۰

ای دوست عزیز که الان این پیغام را می شنویی و یا می خوانی: از شعله های درد هوشیارانه فرار مکن. برای یک بار هم که شده امتحان کن. یک بار بی مرادی را با گوشت و پوستت درک کن.

درد هوشیارانه را با دل و جان خریدار باش. به خداوند سوگند تو را نمی سوزاند، صیقلت می دهد و درونت را باز می کند. و از شادی های بی سببش بهره مند می سازد. و از هر نوع همانیدگی آزادت می گرداند. رخ بیمارگونه و زرد گون تو را سرخ و سفید و روشن می کند. چرا که تو خلیل زاده ای و از جنس خودش و آشنای دیرینه خودش که در زمان عهد الست با هم هم پیمان شده اید.

عشق از اول چرا خونی بود  
تا گریزد آنکه بیرونی بود  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۵۱

عشق برای چیست؟ برای درد هوشیارانه کشیدن است و برای پرهیز و صبوری را پیشه کردن است و برای از دست دادن همانیدگی ها و اتحاد مجدد با خداوند و از جنس او شدن است، که هر کسی که از جنس عشق و از جنس خداوند نیست و تاب و تحمل درد کشیدن های هوشیارانه را ندارد، بیرون برود.

خمش، کوته کن ای خاطر که علم اول و آخر  
بیان کرده بود عاشق چو پیش شاه لا باشد  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۷

ای من ذهنی خاموش باش و کوتاه کن و دیگر حرف مزن و ادامه مده. و این را خوب بدان که: علم و خرد و آگاهی اولیه مان از آن اوست که با دانش و خرد ایزدی اش پا به این جهان مادی گذاشته ایم. و انتها و آخر ما هم از اوست.

بایستی لا شویم و هیچ و عاشق و همانیدگی های مان را در راه زنده شدن به او قربانی کنیم. اول ما اوست و آخر ما هم خود اوست.

اول و آخر تویی ما در میان  
هیچ هیچی که نیاید در بیان  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۱

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

ای ز غم مرده که دست از نان تهی ست  
چون غفورست و رحیم این ترس چیست؟  
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷  
پر انرژی و سالم بمانید.  
خیلی ممنون، خدا نگهدار شما.  
زهرا سلامتی، از زاهدان